روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۰۹۵۹۳ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان سبز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

قضیه بیخ پیدا کرد ...

پوزش می‌خواهم خانم افشار

● **پوریاعالمی:** مناظره‌های انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۹۶ ایران‌ترسی را به جان من انداخت؛ ترسی که چون بختک روز و شب از روی ذهن من بلند نمی‌شود. من ترسیدم و نه از سر ترس که از سر صبر این کلمات را می‌نویسم تا موضوعی را اعتراف کنم، تا با این اعتراف از کسانی پوزش بخواهم و از کسانی تشکر کنم. وقتی رقبای دولت چشم بر کارنامه دولت بستند و با فراموش‌کردن ویرانه‌ای که دولت در سال ۹۲ تحویل گرفته بود، به تخریب آنچه تا سال ۹۶ ساخته بود، پرداختند، ترسیدم و دیدم همان‌گونه که قدرت، آدم را ترسناک می‌کند، کلمات گاهی ترسناک می‌شوند؛ گاهی که برای به‌دست‌آوردن چیزی، حاضریم چشم ببندیم و همه‌چیز را بدهیم تا چیز ناچیزی را به دست بیاوریم. چیزی شبیه صندلی قدرت که عمرش چهار سال است و به‌دست نیامده رو به زوال حرکت می‌کند. مناظره‌های انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۹۶ ایران من را ترساند و به من فهماند که من هم همچون کاندیداها، بارها چشم‌هایم را روی حقیقت بسته‌ام . بارها برای نوشتن همین ستون طنز و در این سال‌ها، فقط با قصد تخریب، کلمه‌ها را پشت‌سرهم ردیف کرده‌ام. من از همه آنها پوزش می‌خواهم. مناظره‌های انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۹۶ ایران من را ترساند و یادم انداخت دست‌کم یک‌بار به صورت عمومی، با آبروی خانم مهناز افشار بد کرده‌ام. در جریان ازدواج خواهرم، مهناز افشار، با فرزند یک مقام دولتی، آسمان را به ریسمان بافتم و سیاه را سفید خواندم و به جرم گنه آهنگری در بلخ گردن مسگری را در شوشتر زدم. امروز مطمئن هستم شوخی گزنده نوشتن درباره یک ازدواج- که امری کاملا شخصی و خصوصی و حریم‌دار است- نباید نوشته می‌شد. من از مناظره‌های تند کاندیداهای انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۹۶ ایران ممنونم که من را ترساندند و به قدرت مهیب کلمات برای به‌دست‌آوردن قدرت آگاه کردند. من از رئیس‌جمهور اسبق ممنونم که هرگز آن‌گونه که من دوست داشتم عصبانیتش را نشان نداد. ممنونم که کلمات سخت را شنید و بر خودش سخت گرفت که پاسخ ندهد. من از او ممنونم که هرگز دست از اخلاق برنداشت، هرچند اگر کلمات ما رنجاندش. او که می‌توانست زندگی خصوصی افراد را با چند کلمه کثیف روی داریه بریزد و توی صورتشان پرت کند. من اعتراف می‌کنم به بُرندگی کلمات دانا نبودم. از کاندیداها که با کلمات تیز صحنه مناظره را تبدیل به صحنه خونین جنگی پشت‌به‌پشت با حاصل پشته‌پشته حرف‌های درشت کردند سپاسگزارم و از دیگران شرمسارم.

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

دوشنبه • ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۶ • ۱۸ شعبان ۱۴۳۸ • ۱۵ می ۲۰۱۷ • سال چهاردهم • شماره ۲۸۶۴ • ۲۰ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۱ • اذان مغرب ۲۰:۲۳ • اذان صبح‌فردا ۴:۲۰ • طلوع آفتاب ۵:۵۹

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

کارتون خواب

جلال پیرمرزآباد

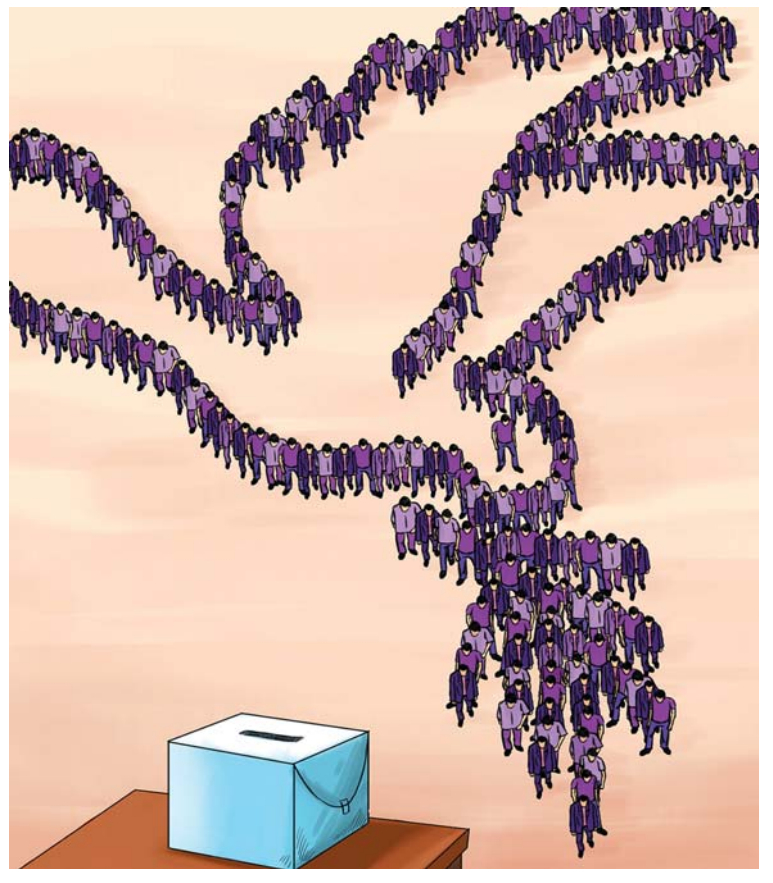

تا انتخابات

ریسمان اعتماد

عبدالرحمن نجل‌رحیم
عصب‌شناس و عصب‌پژوه

این روزها در جنب‌وجوش انتخابات، موضوع مهم انتخاب و اعتماد، اهمیت خود را به رخ می‌کشد. از حجم مقالات علمی مشخص است که امروزه در دنیا بررسی موضوع اعتماد در مغزپژوهی با رویکرد اجتماعی در محافل علمی مورد توجه بسیار قرار گرفته است. برهمین‌اساس برای پرداختن ریشه‌ای به اهمیت احساس اعتماد برای انتخاب، می‌توان موقعیتی خیالی و استثنایی بین مرگ و زندگی را در نظر گرفت تا بشود به ابعاد گوناگون پیچیدگی این امر پرداخت. به نظرم رسید شاید تمثیل زیر تا حدی بتواند این موقعیت فرضی را ترسیم کند و نوعی تمرین ذهنی و فکری برای رویارویی با واقعیت باشد. البته لازم به تاکید است که ساختن چنین موقعیت فرضی تخیلی‌ای در علم مغزپژوهی و فلسفه رواج دارد و لزوما تطبیق عینی آن با شرایط خاص موردنظر نیست. حال با این مقدمه، موقعیتی فرضی را تصور کنیم که شخصی در ته چاهی عمیق گرفتار آمده است و در این شرایط میان مرگ و زندگی، او می‌بایست برای نجات خود از ته چاه به کسی اعتماد کند و او را از میان چند نفر برای نجات خود انتخاب کند. این چند نفر خاص مأمور می‌شوند از جلو دهانه چاه بگذرند و با هر وسیله‌ای که ممکن است به فرد گرفتار پیشنهاد طناب نجات برای بالاکشیدنش از ته چاه بدهند. بنابراین، شخص در ته چاه می‌بایست فقط به یک نفر اعتماد کند و سرنوشت مرگ و زندگی خود را به دست او بسپارد. فرض بر این است که فرد در ته چاه از پیش می‌داند که صاحب منصب و مقام و منزلت اجتماعی‌شدن فرد منتخب از طرف او مشروط به اجرای تعهد از طرف فرد مورد اعتماد نیست. بنابراین فرد گرفتار در ته چاه می‌داند که رقابت در جلب اعتماد در میان افراد گزینش‌شده داوطلب برای نجات او، بسیار جدی و پرتب‌وتاب است و می‌تواند با وعده‌های فریبنده گاه توخالی نیز همراه باشد. در این راستا، به‌هیچ‌وجه بعید و دور از ذهن به نظر نمی‌رسد که افراد پیشنهاددهنده هرکدام وعده‌هایی هرچند غیرعملی و دورازدسترس را هم برای جلب اعتماد فرد گرفتار در ته چاه مطرح کنند و مبالغه‌آمیزانه سعی در قانع‌کردن او برای انتخاب آنها به‌عنوان بهترین فرد و روش نجات داشته باشند. از طرف دیگر فرد گرفتار در ته چاه که برای مرگ و زندگی می‌جنگد، برای اعتماد و انتخاب حیاتی خود می‌بایست به نکات مهم دیگری توجه کند: آیا نیت خیر انسان‌دوستانه و جهان‌شمول و بدون قیدوشرط نجات‌بخش در ضمن عملیات بالاکشیدن طناب تغییر نمی‌کند؟ آیا در میانه راه هویت نژادی، بومی، اعتقادی، مسلکی، آیینی و فرقه‌ای، نجاتش را با قیدوشرط روبه‌رو نمی‌کند؟ آیا ملاحظات این‌چنینی باعث ول‌شدن طناب و سقوط مجدد فرد به ته چاه نمی‌شود؟ از همه بدبینانه‌تر، آیا پاره‌ای از این نوع تفاوت‌ها و اختلاف‌نظرهای بیناگروهی، طناب نجات را به طنابی برای اعدام او تبدیل نمی‌کند؟ همه این اماواگرها در این تمثیل فرضی است که مغزپژوهان امروز را وامی‌دارد که کار مغز در اعتماد به فردی دیگر را بسیار حساس و پیچیده ارزیابی کنند. بدیهی است که در این موقعیت، مغز احساسی و خیال‌پرداز ما همه امکانات برای کشف رمزورازهای معانی پنهان در رفتار دیگری را به کار می‌گیرد تا در حدس نیت و قصد دیگری و اعتماد و انتخاب کسی که با ادعای نجات او آمده است، دچار خطا و اشتباه نشود.

گزارش فردا

خُلف وعده شهرداری درباره خانه سیمین و جلال

شرق: اردیبهشت امسال، سه سال تمام از خرید خانه سیمین و جلال توسط شهرداری گذشت؛ اما همسر لیلی ریاحی - دخترخوانده سیمین دانشور- در تماسی تلفنی با دفتر روزنامه «شرق»، ضمن اعتراض به تعلل شهرداری تهران درباره این خانه گفت: «متأسفانه هیچ‌کدام از وعده‌های شهرداری محقق نشده، نه‌تنها این خانه به یک مرکز فرهنگی و هنری به یاد سیمین و جلال تبدیل نشده، بلکه حتی ترمیم و بازسازی آن نیز یک قدم به جلو نرفته است». اردیبهشت سال ۹۳، شهرداری تهران با وجود مناقشات فراوان بر سر مالکیت خانه مشهور سیمین دانشور و جلال آل‌احمد، این خانه را از خواهر سیمین خریداری کرد و بهای آن را پرداخت. قرار بر این بود که برای پایان مناقشات و کشمکش‌ها، این خانه بدل به یک مرکز تاریخی و فرهنگی با رویکرد هنر داستان‌نویسی شود؛ اما

شهرداری اعلام کرد برای انجام این کار نیازمند پاره‌ای از بازسازی‌ها و مقاوم‌سازی‌ها در این خانه است. از آن زمان سه سال تمام گذشته و مشاهدات دکتر خلاقی (همسر لیلی ریاحی) و همسایگان این خانه، حکایت از آن دارد که هیچ خبری از بازسازی نیست: «متأسفانه اگر قرار باشد تمام وعده‌های قالیباف شبیه وعده او درباره بازسازی و افتتاح این خانه باشد، نه علاقه‌مندان سیمین و جلال، بلکه همه مردم ایران باید نگران باشند. درحالی‌که این خانه اصلا نیازی به تعمیر نداشت، آنها بودجه میلیونی برای بازسازی آن تصویب کردند و قول دادند در مدت کوتاهی این خانه را به فضای فرهنگی شمال شهر تهران اضافه کنند؛ اما حالا بهتر است مردم بروند و از نزدیک وضعیت اسف‌بار این خانه را ببینند». او می‌گوید تمام اشیا و مدارک این خانه به جای دیگری منتقل شده تا در فرایند بازسازی، محافظت شوند؛ اما سؤال اینجاست که آیا پس از سه سال می‌توان اطمینان داشت که همه آن اموال به سلامت به خانه بازگردند؟ خلاقی می‌گوید: «ما نگران این خانه هستیم، ما نگران وعده‌هایی هستیم که به ما و علاقه‌مندان سیمین و جلال داده شد؛ اما حالا که آقای قالیباف درباره کلِ مردم ایران وعده می‌دهد، باید همه ایرانی‌ها نگران باشند!».